

سیاست، دین و نفع جمعی (۱) و (۲)

گفت‌وگو با: برنارد جی. پروساک / سعید علوی نائینی

همشهری، ش ۲۰-۲۲-۲۰۲۰، عو ۸۵/۴/۱۰



چکیده: جان راولز در این گفت‌وگو، سعی دارد سیاست لیبرالی را با دین و نفع جمعی و عدالت و رضایت شهروندان در آمیزد ابتدا تمایز کلی میان آموزه‌های جامع مذهبی و سیاسی می‌گذارد، به گونه‌ای که بر آن اساس، امکان طرح استدلال‌های مذهبی در مسایل سیاسی فراهم می‌شود ولی شرط طرح آنها در فضای خرد جمعی این است که، تمام اعضای جامعه با آن موافق باشند در آخر مدعی می‌شود لیبرال دموکراسی با قانون اساسی آزادی و برابری را تأمین، از حقوق و آزادی‌های بنیادین محافظت، نفع جمعی، رضایت همگانی و اطاعت شهروندان را در پی خواهد داشت.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

سؤال این است: در یک دموکراسی همراه با قانون اساسی، چگونه آموزه‌های مذهبی و سکولار (غیر مذهبی) از هر نوع با هم جمع شده و در اداره یک حکومت نسبتاً عادلانه همکاری می‌کنند؟ چه مفروضاتی درباره آموزه‌های مذهبی و سکولار و چه فضای سیاسی برای عملکرد آنها با هم می‌توانید داشته باشید؟

اما در لیبرالیسم سیاسی مسأله این است که، چگونه مذهبی را با آموزه‌های سکولار جامع، سازگار می‌بینیم و چگونه آن را حامی مؤسسات بنیادین یک رژیم با قانون اساسی می‌یابیم؟ یک آموزه جامع، چه مذهبی یا سکولار، می‌خواهد تمام زندگی را پوشش دهد. منظورم این است که اگر یک آموزه مذهبی باشد، درباره رابطه ما با خدا و جهان صحبت می‌کند؛ این آموزه دارای ترتیب و نظم از تمام فضیلت‌هاست، نه تنها فضیلت‌های سیاسی، بلکه فضیلت‌های اخلاقی نیز شامل فضیلت‌های زندگی خصوصی و بقیه آن می‌شود.

اما یک مفهوم سیاسی - آن طور که من از این عبارت استفاده می‌کنم - طیف محدودتری دارد: تنها در مورد ساختار بنیادین یک جامعه، مؤسسات اش، اصول قانون اساسی اش، موضوعات عدالت بنیادین، مالکیت و... کاربرد دارد. سعی می‌کنم نشان دهم چگونه یک مفهوم سیاسی می‌تواند قائم به خود دیده شود، به طوری که به عنوان بخشی از آموزه‌های جامع مختلف جای خود را باز کند.

شما می‌توانید این حسن سیاسی را به عنوان نیک بودن شهروندان آزاد و برابر، که وظیفه مدنی شان را نسبت به یکدیگر می‌شناسند مشخص کنید: وظیفه‌ای که به شهروندان خرد جمعی می‌دهد تا از آن برای فعالیت سیاسی خود استفاده کنند. فکر خرد جمعی مربوط می‌شود به این‌که درباره سؤالات چگونه می‌توان تصمیم‌گیری کرد، اما به شما نمی‌گوید دلیل‌های خوب کدام است و تصمیمات درست چیست.

هر آموزه جامع، چه مذهبی یا سکولار را می‌توان در هر زمانی وارد یک استدلال سیاسی کرد، اما استدلال من این است: کسانی که این کار را می‌کنند، باید آنچه را که عقیده دارند خرد جمعی برای استدلالشان فراهم می‌کند، ارائه دهند. چیزی که مهم است این است که افراد دلایلی اقامه کنند که جدای از آموزه‌های جامع آنها قابل درک و ارزشیابی باشد. برای مثال، این‌که آنان بر ضد خودکشی به کمک پزشک استدلال می‌کنند نه فقط باید شامل استدلال‌هایی نظیر این باشد که فکر می‌کنند خشم الهی را برمی‌انگیزند یا موضوع زندگی پس از مرگ را در نظر دارند، بلکه باید راجع به بی‌عدالتی‌های بالقوه‌ای باشد که فکر می‌کنند خودکشی به کمک پزشک در پی دارد. بنابراین خرد جمعی درباره جواب‌های درست به تمام این سؤالات نمی‌پردازد، بلکه درباره نوع استدلال‌هایی که باید با آنها پاسخ داد، به بررسی می‌نشیند.

بنابراین پیشنهاد من این است که استدلال‌های سیاسی خود را، به صورت خرد جمعی مطرح کنیم. پس ما یک مبنای مشترک داریم: طرح استدلال‌های سیاسی خود آن‌گونه که می‌توانیم یکدیگر را درک و با هم همکاری کنیم. مردم می‌توانند از انجیل استدلال بیاورند. اما من می‌خواهم آنان بدانند که باید استدلال‌هایی ارائه کنند که تمام شهروندان منطقی، با آن موافق باشند. دوباره بگویم، گزینه دیگر چیست؟ شما چگونه می‌توانید در یک رژیم با قانون اساسی با این همه آموزه‌های جامع سرکنید و کنار بیاوید؟ می‌توانید بپرسید چرا مرام کاتولیکی برای مثال، در برزیل بهتر از فرانسه رشد می‌کند؟ توکویل نیز همین را می‌گوید.

بازتاب اندیشه ۷۶
۱۴
سیاست، دین
و تفکر جمعی
(۱) و (۲)

وی در سراسر آمریکا سفر کرد و با کشیش‌های کاتولیک که در آن زمان اقلیت کوچکی بودند صحبت‌های فراوان کرد. وقتی وی پرسید که، چرا مذهب در آمریکا آن قدر آزاد و در حال رشد است، آنان به وی گفتند: به خاطر جدایی دین از سیاست.

تقریباً این طور به نظر می‌رسد که، این بهترین راه کنار آمدن با یکدیگر است. اما شما می‌خواهید برای بیش از آن استدلال کنید: شما می‌خواهید «ثباتی با توجه به استدلال‌های درست» داشته باشید. آن استدلال‌ها به غیر از صلح که فکر می‌کنیم دلیل خیلی خوبی است، چیست؟ مطمئناً صلح دلیل خوبی است، بله. اما دلیل‌های دیگری هم هست. من هم اینک گفتم زندگی خوب سیاسی: شهروندان خوب، آزاد و برابر که وظیفه ناشی از اوضاع مدنیت را نسبت به یکدیگر می‌شناسند و از مؤسسات یک رژیم مبتنی بر قانون اساسی حمایت می‌کنند دلیل دیگری است. من فرض می‌کنم که همگام با واتیکان، کاتولیک‌ها این مؤسسات سیاسی را تأیید می‌کنند؛ و همین طور پروتستان‌ها، یهودیان و مسلمانان.

یک لیبرال دموکراسی با قانون اساسی قرار است اطمینان دهد که هر شهروندی آزاد و برابر و از لحاظ حقوق و آزادی‌های بنیادین محافظت شده است. من به ویژه در لیبرالیسم سیاسی تا آنجا که بتوانم هیچ چیزی را بحث نمی‌کنم که میان من و یک فیلسوف یا استاد الاهیات اختلاف بیندازد. پس نفع مشترک؛ نفعی است که میان همه شهروندان مشترک باشد، یعنی نفع هر شهروند و نه لزوماً نفع فراگیر. نکته‌ای که می‌خواهم تأکید کنم این است: شما می‌شنوید که لیبرالیسم فاقد نفع مشترک است، اما فکر می‌کنم این یک اشتباه است. برای مثال، شما ممکن است بگویید که اگر شهروندان در یک رژیم مبتنی بر قانون اساسی بر اساس دلیل‌های درست عمل می‌کنند، پس بدون توجه به آموزه‌های جامع، آنان می‌خواهند برای هر شهروند دیگری عدالت وجود داشته باشد... کاری که شما سعی دارید انجام دهید یک کاسه کردن تجربه دموکراسی با قانون اساسی و ارائه آن به صورتی است که اطاعت و رضایت همگان را به همراه داشته باشد. من امیدوارم اطاعت و رضایت همگان را به همراه داشته باشد. من سعی می‌کنم نشان دهم رژیمی به این شکل، تحت شرایط خاص و مبتنی بر بحث و جدل جمعی خود امکان وجود دارد. این روش، هیچ پاسخی به سؤال ویژه‌ای را نمی‌دهد، اما می‌گوید چگونه سؤالات سیاسی باید بحث شود. من واقعاً چیزی را شرح می‌دهم که فکر می‌کنم فلسفه جمعی در یک رژیم قانونمند نسبتاً عادلانه باید باشد.

● اشاره

۱. ایشان ادعا می‌کند در لیبرالیسم سیاسی او، مفاهیم سیاسی به قدری بی‌رنگ و بو هستند که می‌توانند به عنوان بخشی از آموزه‌های جامع مختلف دینی یا سکولار، جای خود را باز کنند. همچنین دغدغه او این است که، مفاهیم لیبرال را با مذهب گره بزنند به گونه‌ای که مذهب‌یون دچار اضطراب ذهنی، روانی و تضاد با مفاهیم لیبرال دموکراسی با قانون اساسی نشوند. از طرفی، تصویر روشنی از این پیوند نشان نداده و مثالی واضح ارائه نمی‌کند، تنها واژه کلی خرد جمعی را به کار می‌برد و بر اساس آن به موضوع خودکشی تحت نظر پزشک اشاره می‌کند که، او نیز موافق آن است و طی یک بیانیه به دادگاه عالی آمریکا توصیه می‌کند که نسبت به این موارد بر اساس حق بنیادین قانونی شهروندان آمریکا تصمیم‌گیری کند و تأکید می‌کند که این یک موضوع مذهبی و حق مذهبی نیست؛ بلکه یک اصل قانون اساسی است و باید مطابق اصل آزادی‌های آمریکایی و حق تصمیم‌گیری شهروند آزاد به آن نظر شود و طبق آن دیده شود. به نظر می‌رسد با این حساب اصول بنیادینی در قانون اساسی حکومت لیبرال مورد قبول او وجود دارد که هیچ مرجع دیگری حق نزدیک شدن به آنها و خدشه در آنها را ندارد. وقتی قانون اساسی و مفسران لیبرال آن، در مورد خودکشی عقیده‌ای دارند، دیگر مذهب حق دخالت ندارد و اگر آموزه و دستوری دارد باید به کناری نهاده شود و صد البته که این قید و نتیجه‌گیری در تناقض آشکار با مدعای صدر مقاله است. آموزه‌های لیبرال دموکراسی با قانون اساسی خیلی هم باز و بی‌رنگ و بو نیستند که تحت هر آموزه‌ای جامع قرار گیرند یا فضا را برای طرح مسائل طبق نظرهای متفاوت را باز بگذارند.

۲. طرح او برای حل این تعارض، استفاده از مفهوم خرد جمعی است که بر اساس آن در عرصه عمومی، هرکس می‌تواند مطابق آموزه‌های خود وارد بحث در مورد سؤالات اساسی مثل حق خودکشی شود؛ ولی با این شرط دلایلی را اقامه کند که، جدای از آموزه‌های جامع‌اش قابل درک و ارزشیابی برای همه و حتی دیگرانی که ضد با آن آموزه جامع می‌اندیشند، باشد. با این حساب خرد جمعی متکفل پاسخ درست نیست بلکه فقط با تعیین محدوده استدلالها فضای بحث و حضور را فراهم می‌کند. البته این طرح، همانگونه که مصاحبه کننده تذکر می‌دهد، به سکولاریسم می‌انجامد و به تعبیر دیگر دین و آموزه‌های آن به دلیل وجود آن شرط از صحنه استدلالها و گفتگوها کنار زده می‌شود زیرا دواره بیشتر پیش رو نیست؛ یا مثل تجربه فرانسه قرن شانزدهم تن به جنگ دهیم و این در صورتی است که استدلالها دینی باشند یا مثل تجربه آمریکا به سکولاریسم تن دهیم که در آن هر کس می‌تواند استدلال خود را بیان کند، با این قید که تمام شهروندان با آن موافق باشند و البته این نیز جز با حذف مذهب‌یون و استدلالهای مذهبی امکان ندارد. بنابراین گرچه در ابتدا او نمی‌پذیرد که طرحش سکولار است، ولی در انتها به این نتیجه می‌رسد و

بازتاب اندیشه ۴۶

۱۶

سیاست، دین
و نفع جمعی
(۱) و (۲)

شاید دلیل این تناقض این باشد که لیبرال دموکراسی او متعهد به یک قانون اساسی است که اصول آن مبتنی بر آموزه‌های سکولاریسم است و طبیعی است سند تصویب شده و غیرقابل خدشه‌ای که بر اساس آن امکان شکل‌گیری خرد جمعی فراهم می‌شود مسلماً به سکولار شدن خرد جمعی خواهد رسید زیرا مبنای اصول قانون اساسی او و مفروض ناگفته آن، سکولاریسم بوده است و نتیجه‌ای خلاف این نمی‌توان انتظار داشت؛ درحالی‌که می‌توان خرد جمعی بر مبنای قانون اساسی مبتنی بر آموزه‌های دینی داشت که نتیجه آن نیز مطابق با آموزه‌های دینی خواهد بود. بنابراین این‌که ایشان فضای خرد جمعی را به گونه‌ای طرح می‌کند که نتیجتاً به سکولار بودن خرد جمعی منتهی می‌شود و چنین القاء می‌کند مقتضای حرکت بر اساس خرد جمعی سکولار بودن است که این امر مصادره به مطلوب می‌باشد. به تعبیر دیگر، ایشان تلویحاً به اثبات سکولاریسم می‌پردازد و آن را مطابق خرد جمعی و نتیجه آن نشان می‌دهد و تنها راه به‌کار افتادن خرد را نیز سکولار شدن جامعه و سیاست می‌نمایاند؛ به گونه‌ای فقط در تحت آن است که خرد جمعی می‌تواند به احکام عقل پسند برسد و در غیراین صورت، راهی جز جنگ باقی نمی‌ماند و ضمناً بر این نکته تأکید می‌ورزد که مذهب در سایه سکولاریسم و جدایی آن از سیاست رشد و پیشرفت خواهد کرد. شاهد مثال تاریخی‌اش را هم جامعه آمریکا معرفی می‌کند؛ نتیجه این‌که برای زندگی مسالمت‌آمیز راهی جز جدایی دین از سیاست وجود ندارد. اما باید گفت شاید در تجربه مسیحیت‌انحرافی راهی جز این وجود نداشته است. ولی تسری دادن آن به همه ادیان و حکم کلی برای دین صادر کردن خلاف منطق است. علاوه بر این‌که ایشان به پاک کردن صورت مسئله رسیدند؛ زیرا در ابتدا نظرشان این بود که لیبرالیسم سیاسی بر اساس خرد جمعی راه را برای طرح همه تفکرات از جمله تفکرات مذهبی، در پاسخ به سؤالات جامعه مثل خودکشی باز می‌کند؛ ولی در انتها یک راه بیشتر باقی نماند آن هم حاکمیت مطلق استدلال‌های مبتنی بر سکولاریسم که تنها راه زندگی خردمندانه و عدالت جویانه است متضمن نفع مشترک و دربردارنده رضایت همگان و برانگیزاننده اطاعت آنان است، مدعاهایی که هیچ دلیلی هم برای اثبات آنها به دست نمی‌دهد و تنها نوعی مصادره به مطلوب است. اسلام نشان داده است، مثل تجربه صدر اسلام و جمهوری اسلامی که آزادی و برابری شهروندان را می‌تواند تأمین کند و با تأمین نیازهای اساسی انسان و آزادی‌های رضایت و اطاعت آنان را برانگیزاند، لیبرالیسم سکولار تنها راه نیست. راه‌های دیگری هم وجود دارد.